

اخبار نمایش

تئاتر کودک و نوجوان؛ حرکت به سمت کیشه



حسن دادشکر، بازیگر و کارگردان تئاتر درباره فعالیت جدید خود در زمینه کارگردانی تئاتر گفت: در اکثر سالان ها، گروه های تئاتری به سمت فروش گیشه سوق داده شده اند و برخی گروه ها نیز برای این که بتوانند از طریق گیشه فروش داشته باشند، کار خود را در حد یک شوی صحنه ای اجرا می کنند. این فعال عرصه تئاتر کودک با بیان این که بودجه تئاتر به جای افزایش هر ساله کمتر می شود، تاکید کرد: گروه های تئاتری در حالی به سمت فروش گیشه هدایت شده اند که تماشاگر و مخاطب تئاتر به درستی تربیت نشده تا سلاقی مختلف تئاتری داشته باشد.
دادشکر متذکر شد: در حوزه تئاتر کودک و نوجوان نیاز به فرهنگ سازی داریم، ولی فرهنگ بازاری و تجاری در این حوزه به وجود آمده است.

■ ■ ■

«پارا تئاتر»، عرصه تئاتر معولین



«پارا تئاتر» گرچه واژه ای ناآشنا در حوزه تئاتر است، اما هنرمندانی دارد که حوزه فعالیت آن ها سال هاست مرزهای کشور را در نور دیده و همگام با سایر کشورها پیش می رود. به گزارش ایران تئاتر، همواره برای معرفی فعالیت های معلولین در عرصه های مختلف از واژه «پارا» بهره می برند مثل پارالمپیک که ویژه ورزشکاران معلول است. برای هویت بخشی هنرمندان معلول نیز بهتر است این واژه را به کار بندیم. پس به صورت قراردادی در این یادداشت واژه پارا تئاتر را به کار گرفتیم و امیدواریم سر آغازی برای هویت بخشی به فعالیت این عزیزان باشد. برای نخستین بار: جبار باغچه بان در سال ۱۳۰۵ هنگامی که سه کودک ناشنوای برای تحصیل به باغچه اطفال آمدند یک مدرسه برای ناشنوایان تاسیس کرد و چون خود دستی در نمایشنامه نویسی برای کودکان داشت، تئاتر را اغلب به عنوان برنامه ای فرعی در توانبخشی معلولان مورد استفاده قرار می گرفت.

پس از آن با تلاش دوستداران این حوزه فعالیت های هنری معلولین اگرچه جستجوگر ریخته رنگ و بوی رسمی پیدا کرد تا در نهایت در سال ۱۳۴۹ خانه فرهنگ جوانان ناشنوائی ایران در تالار اجتماعات آموزشگاه کر وال های باغچه بان تاسیس شد. در همان سال ها تئاتر نیز به عنوان یک حوزه فرهنگی مورد توجه واقع شد و مجتبی یاسینی در سال ۱۳۵۰ نمایش «خاله سوسکه» را با بازیگران ناشنوا به روی صحنه برد که مورد توجه مخاطبان قرار گرفت. از آن سال به بعد اعتماد به معلولین با درک این موضوع که معلولیت محدودیت نیست باعث رشد هنرمندان این حوزه شد، به نحوی که در سال ۱۳۸۰ سازمان بهزیستی کشور به منظور آگاه سازی جامعه نسبت به معلولین و توانمندی های آنان فعالیت تئاتر معلولین را از ابتدای دهه ۸۰ پایه ریزی کرد. پس از آن با تلاش استایدی هم چون افسانه فخری، یکی از بانیان اصلی جشنواره های تئاتر معلولین، تئاتر معلولین با سرعت و کیفیت بالاتری نمود یافت. اولین جشنواره تئاتر معلولین به اردیبهشت ماه ۱۳۸۲ باز می گردد. این جشنواره که با استقبال بسیار خوبی روبه رو شد، به همت سازمان بهزیستی کشور باحضور ۲۵ گروه نمایشی داخلی و خارجی بر گزار گردید. این جشنواره بین المللی در تیرماه ۱۳۸۴ با حضور ۳۳ گروه نمایشی داخلی و خارجی، در آذرماه ۱۳۸۶ با شرکت ۴۴ گروه نمایشی داخلی و خارجی و در دی ماه ۱۳۸۹ به صورت سراسری باحضور ۱۵ گروه نمایش داخلی بر گزار شد. تئاتر معلولین در اجرای عمومی نیز سال به سال بهتر و با کیفیت تر به روی صحنه می رود و توجه هنرمندان به مقوله معلولین ویژه تر دنبال می شود. در سال ۹۷ نیز با وجود آن که تمرکز اکثر گروه های تئاتری به جشنواره های منطقه ای و تلاش در مسیر ورود به جشنواره بود، اما چندان اجرای عمومی هم از سوی هنرمندان معلول و هم از سوی سایر هنرمندان برای معلولین در سالن های مختلف برگزار شد.

«حجم غلیظ» روایت عشقی که از زن ها دریغ شده است:

عشق زنانه؛ تمامیت خواه و بی پایان!

این زن عاشق است. این زن قاتل است. این زن رها شده است. این زن، همان زن اثیری است که در خیابان های شهر سرگردان است و سهم هر مرد را به او می دهد... او سهم همه است، اما از این همه، هیچ سهمی ندارد. و چون سهمش را نگرفته است، نداده اند، اینک در میدان گاه هستی، به هم او ردی تقدیر آمده است؛ تقدیری که هم آن را شکست می دهد و هم در برابر آن شکسته می شود. هم او ردی با تقدیر، معامله ای یا پایای است؛ هیچ شکست یا پیروزی در آن وجود ندارد: تو تقدیرت را می پذیری، هم چنان که تقدیر تو را می پذیرد.



همین پایین در گوشه ای از صحنه، زن با چاقو هایی هنوز آغشته به خون بر روی هر دو جسد، مراسمی آئینی به جامی آورد؛ آیین تطهیر مردگان. مردگانی که پیش از زنده بودن برایش عزیز بوده اند... مردگانی که پس از مرگ برایش عزیزند. این زن عاشق است. این زن قاتل است. این زن رها شده است. این زن، همان زن اثیری است که در خیابان های شهر سرگردان است و سهم هر مرد را به او می دهد... او سهم همه است، اما از این همه، هیچ سهمی ندارد. و چون سهمش را نگرفته است نداده اند، اینک در میدان گاه هستی، به هم او ردی تقدیر آمده است؛ تقدیری که هم آن را شکست می دهد و هم در برابر آن شکسته می شود. هم او ردی با تقدیر معامله ای یا پایای است؛ هیچ شکست یا پیروزی در آن وجود ندارد: تو تقدیرت را می پذیری، هم چنان که تقدیر تو را می پذیرد. در چنین صحنه ای است که ما به شهادت نشستیم. در چنین صحنه خون باری است که ما برای قضاوت دعوت شده ایم.

این زن چه می گوید؟

«کدام آخرش ناتمام موند. باید تو چهارم اش زل می زدم و نمومش می کردم، اون به چهره ترسناکه، شب

آذر فخری، روزنامه نگار

نمایش: حجم غلیظ نویسنده، طراح و کارگردان: منصور صلواتی بازیگر: هانیه مفلح وضعیت: بر روی صحنه ■ ■ ■

به تاریکی وارد می شوید؛ صدایی که شبیه واگویی های ذهنی است می شنوید. صدای زنی که با خودش و اندرونش، در پیچ پیچ است. صدایی که از آن، نه فقط کلمات که حسرت، آرزو، عشق، نفرت و امید سرریز می کند. و تو را به سرسامی غیر قابل تحمل می رساند. زنی سیاه پوش که از تاریکی و از کنار جسدی برمی خیزد، پله ها را پایین می آید و چراغ مطالعه و دو باب زور را روشن می کند. کمی در صحنه چرخ می زند، انگار هنوز در گیر یک کلبوس وحشتناک است، انگار هنوز در گیر یک رویای شیرین است. کنار آکوارיום می رود و مشتی از آب به صورت می زند. حالا بیدار شده است... حالا در همین جاست، حالا صداها و پیچ پیچ های ذهنی خاموش می شوند... سکوت است. ساکت است. جسد یک مرد، روی پاگرد پله هاست. جسد یک کودک

یادداشت

بینوایان تبلور بی عدالتی اجتماعی است

فائزه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

نمایش تئاتر عظیم و بی نظیر بینوایان که این روزها بر روی صحنه تئاتر در حال اکران می باشد یکی از شاهکارهای ادبی جهان اثر نویسنده بزرگ فرانسوی ویکتور هوگو می باشد که در آن به خوبی بی عدالتی های اجتماعی، فقر، فلاکت و ظلم و جور حاکمان و اربابان قدرت بر مردم فرانسه را تشریح کرده است. دقیقاً این نمایش به روایت همان محرک های اجتماعی می پردازد که در نهایت منجر به سقوط ناپلئون سوم و انقلاب فرانسه شد. تئاتر موزیکال «بینوایان» با اقتباس از رمان مشهور این اثر، زندگی مردی بانام «ژان والژان» که محکوم سابقه داری است را در قالب نمادی از مبارزان راستین کشور فرانسه در قرن نوزدهم که اکثریت مردم جامعه در جنگ و فقر به سر می بردند را به تصویر می کشد. بدون شک تماشای قصه پرفراز و نشیب کاراکتر های اصلی نمایش همچون کوزت فانتین، بارزس ژاور و ژان والژان بر

روی صحنه اجرا و همچنین بایهر مندوبودن از دکوری بی نظیری نور و رقص های زیبا و موزیکال به مراتب ایسن رمان را به اثری جذاب تر و دلنشین تر مبدل می سازد.

در اصل تئاتر موزیکال بینوایان برشی از شاهکار شگرف ویکتور هوگو را که مربوط به تعامل کاراگاه ژاور و ژان والژان است را به تصویر کشانده است. ژان والژانی که در سن ۲۵ سالگی به جرم دزدیدن یک قرص نان برای سیر کردن شکم خواهر زاده اش اسیر پنجه های سیستمگر قانون شد و به مرئی تبدیل گشت که دیگر اثری از عطوفت و مهربانی در وجودش شعلهور نبود و سرنجام بعد از به پایان رسیدن دوران محکومیت و آزادی خویش با اسقفی آشنا می شود که با رفتارهای نیکانندیش خویش، دوباره جوانه های خوشرویی و مهربانی را در وجود ژان والژان زنده می کند و بر این اساس ژان والژان رثوف به یکی از بزرگوار روزگار خویش تبدیل می شود. در حقیقت نکته حائز

چه تراژدی سهم گین تراز این که جهان، زنانی را که داستانی برای گفتن و رازی برای افشا کردن دارند، یا نادیده می گیرد یا دور خارج می کند

تو، تماشاگر باز دست دادن چند جمله در این میان، چه چیزی را از دست می دهی؟ اصلاً حرف های این زن، این زن خیابانی اثیری، این مادر ترک شده، برای تو مهم است و اصلاً دوست داری داستانش را که چنین پریشان و گیج کننده است ادامه بدهی؟ اگر به خودت باشد، نه! توی تماشاگر، چه در عرصه شهر و خیابان و چه در این صحنه، واکنشت در برابر چنین زنی، یک نگاه سرسری و یک عبور گذر است... با این تفاوت که امشب، در این صحنه، به انتخاب خودت گیر افتاده ای و راهی جز تماشای زن، شنیدن صدای گرفته اش، و احساس بغضش نداری. مثل همه، مثل هر مرد یا هر زنی، تو در این زن، به دام افتاده ای؛ در دام یک عنکبوت سیاه... یک بیوه سیاه پوش. زن، دمی پیش از آن که توی تماشاگر وارد صحنه شوی، دختر و پدر دخترش را کشته است. و تو در دست مثل تمام مأموران قانون، دیر تر از همه به صحنه جرم رسیدهای و برای این که روشن شوی چه اتفاق افتاده است، مجرم باید صحنه را برایت بازسازی کند. طاقت حضور در صحنه بازسازی دو قتل را داری؟ صحنه قتلی که این بار، با بیرون کشیدن قلب دختر و پدر از سینه شان انگار هنوز ادامه دارد کاری در این قتل ها ناتمام مانده بود که حالا بازسازی آن ها کامل می شود؛ قلب هایی که هیچ عشق و علاقه ای به زن نداشتند، از سینه مردگان بیرون کشیده می شوند و زن آن ها را در آکوارיום شناور می کند. واگویی ها ادامه دارد. زن هرگز سکوت نکرده است. او داستانش را از اول و آخر و وسط، از آخر و اول وسط، اصلاً از هیچ جا مدام شروع می کند و مدام ادامه می دهد. حالا چشم های مردم هم در آکوارיום است.

این زن در باره چه می گوید؟

زن، یک زن رها شده و تنهاست که در خیابان ها پر سه می زند و هر چند تن به هر خریداری می دهد اما نمی تواند از عشق بگریزد و روزی این عشق گریبان خودش و مردی را می گیرد و دخترکی از این عشق، زاده می شود. حالا زن پرسه گرد، مدام ترس و سرگردان خیابان هایی که نه زنازنگی او را می پذیرد و نه مادر بودنش را به رسمیت می شناسد.

او که خود را هم مالک این عشق می داند و هم مادر کودکش می بیند که چگونه روزگار، هم عشق را و هم کودکش را به زور و بانیرویی غیر قابل مقاومت، از دستاش بیرون می کشد. او که تایه امروز، از سهم خود چشم پوشیده بود و گذاشته بود خیابان های تاریک و بی تفاوت شهر، او را در پیچ های تو در تویش گم کنند، اینک، با به دام کشیدن دخترک که او را نمی خواهد با به دام کشیدن مردی که هرگز او را نمی خواست، سهم خود را می گیرد؛ آن ها را می کشد و قلب هایی را که به خودش تعلق داشت، از آن ها می گیرد.

این زن، خودش است یا دخترکش؟ این زن داستان خودش را واگویی می کند یا داستان دخترکش را؟ این زن، از پدرش می گوید یا از شوهرش؟ این زن، موجودی است متکثر، که در پریشان گوئی هایش، تو را گم می کند... تو را گیج می کند. تو در نهایت به نقطه تلاقی زن و دخترک می رسی؛ جایی که هر دو با هم می شوند، یا کشته می شوند. البته در این میان مردی هم هست که سهم خود را می پردازد.

این زنان قاتل از کجایمی آیند؟

در طول تاریخ، زنان نام آوری بوده اند که وقتی در عشق شان، خیانت دیده اند، گاه شوهران و همیشه فرندان خود را کشته اند. مده، ابر جسته ترین و سنگدل ترین این زنان است؛ شاهزاده بانویی که تن به رسم و تقدیر روزگار نمی دهد و برای انتقام گرفتن از مردی- جیسون- شوهرش، دو پسر خود را می کشد تا تبار این مرد را بر باد دهد. هم چنان که خودش به خاطر این مرد، شهر و دیار و تبارش را از دست داده است؛ پدرش را فریب داده و برادرش را کشته است. اگر، تاریخ با سبعت تمام، بسر حضور تراژیک این زنان در جهان، غبار فراموشی افشانده است، اما همیشه یک درز، یک شکاف، یک شاهد نامرئی هست که روزی سربرمی آورد و داستان حزن انگیز چنین زنی را واگویی می کند. در داستان و نمایش، تحمل چنین زنانی آسان تر است، تاروبه رو شدن با آنان در خیابان... اگر چنین زنی در خیابان شناسایی شود، بلافاصله لو

در طول تاریخ، زنان نام آوری بوده اند که وقتی در عشق شان، خیانت دیده اند، گاه شوهران و همیشه فرندان خود را کشته اند.

مده آ، بر جسته ترین و سنگدل ترین این زنان است؛ شاهزاده بانویی که برای انتقام گرفتن از شوهرش، دو پسر خود را می کشد تا تبار این مرد را بر باد دهد

می رود، و همین هایی که اینک در سالن امن نمایش نشسته اند و با حزن و اندوه با چنین زنی همدلی می کنند، همین ها با دستان خود، این زن را به دار می کشند بی آن که بخواهند قصه اش را بشنوند. و چه تراژدی سهم گین تراز این که جهان زنانی را که داستانی برای گفتن و رازی برای افشا کردن دارند، یا نادیده می گیرد یا از دور خارج می کند. و آن گاه، مادی مردی پیدایمی شود و با روایت مردانه اش از چنین زنی سخن می گوید؛ سوفکل یا صلواتی. اما چه می شود اگر خود زن بخواهد خود را روایت کند؟ چه می شود اگر خود زن، در صحنه جنایتش؛ جنایتی که هم بر او رفته و هم او بر دیگران روا داشته، حاضر شود و همه چیز را موبه مو برای آنان که به قضاوتش نشستند بازگو کند؟

روایت قوی، بازی ناتوان!

نمایش خوب نوشته و خوب پرداخت شده است. قلم نمایش، قلمی آزموده و تراش و صیقل خورده است. کلمات روایت، جان دارند و با جان تماشاگر در گیر می شوند و او را به چالش وامی دارند. او را از میان همین صحنه به عرصه زندگی واقعی می کشانند. هر چه که می شنویم، واقعی و طبیعی است و داستان رابطه ای عاشقانه است که در جایی با تمام می شود یا فراموشی می شود یا به عمد کنار گذاشته می شود. داستان با قدرت تمام، از ذات زنانه عشق سخن می گوید که پایان ناپذیر است؛ عشق برای زنان، شکل و شمایل بی دیگر دارد و هیچ نقطه پایانی برای آن پیش بینی نشده است. اما... هانیه مفلح نمی تواند بازیگر چنین نقشی باشد؛ او در همین شب اول نمایش، از صدایش کم می آورد. صدا ضعیف و خسته است؛ انگار که از پس فریاد هایی، و با حنجره خراشیده حرف می زند. در حالی که این سخنان در یک نمایش مونولوگ، باید از حنجره زنی خارج شوند که قدر تسی درونی دارد برای گرفتن سهمش از روزگار. این صدا باید بر نده و پرتنین باشد. اما نیست. صدا شکسته است. مفلح، از پس دیالوگ های سرسام آور این نقش بر نیامد؛ از هم در شب اول اجرای نمایش، از نظر بدنی هم تماشاگر، انتظار زنی را دارد که در عین به نمایش گذاشتن ظرافت های زنانه نتواند تجسمی از یک زن قوی با روحی سترگ، به نمایش بگذارد. در این مورد البته نباید از بازیگر نقش انتظار چندان می داشت، چرا که در عرصه هنر ما، هنوز زنان نمی توانند آن چنان که باید، نقش خود را به تمام و کمال بازی کنند. پس می شود به اغماض از این نقصان گذشت. اما صدرا نمی توان نادیده گرفت؛ صدا نخستین رکن صحنه نمایش است. صدای کار نکرده و گرم دار هانیه مفلح برای این نمایش با چنین دیالوگ های نفس گیری اصلاً مناسب نبود، نیست!

اهمیت آن است که در این میان فقط ژان والژان نیست که نسبت به ظلم حکومت معترض است، مردم زیادی هم از این بی عدالتی ها خسته شده و برای پیروزی انقلاب و بدست آوردن خوشبختی، ریشه کن شدن فقر و برقراری عدالت و برابری تلاش می کنند و زمانی می رسد که آنقدر ظلم فراگیر می شود که وابستگی حکومتی نیز به ستوه می آیند؛ مانند مار پیوس فرزند سرهنگ پوندمرسی که به دانشجویان مبارز ملحق می شود تا قدرت و ثروت را که در انحصار طبقه خاصی از جامعه است را از چنگالشان رها سازند. از منظر روانشناسی اجتماعی نکته مهم و خطیری این نمایش تقابل میان اخلاق، فضیلت با پستی، ستم، فقر است که در نهایت به تشریح و روایت بی عدالتی های اجتماعی و فقر و فلاکت مردم می پردازد. در واقع فقری که محرک و عامل به پاخاستن و قیام مردم جامعه فرانسه شده است. بر این اساس از منظر روانشناسی می توان گفت مساله فقر و نابرابری تلخ ترین و دردناک ترین مسئله اجتماعی در طول تاریخ بشر بوده است. در دنیای امروز نیز باتوجه به آنکه پیشرفت های اقتصادی عظیم نصیب بشریت شده است، این معضل نه تنها حل نشده، بلکه فاصله فقیر و غنی نسبت به اعصار پیشین بیشتر شده است.

از این رو باتوجه به تحقیقات و پژوهش های روانشناسی می توان گفت سازمان بهداشت جهانی در گزارشی که در سال ۲۰۰۰ منتشر کرد، فقر شدید را بی رحم ترین قاتل و مهمترین علت درد و رنج در جهان در نظر گرفت. از این رو روانشناسان اظهار می دارند مسائل اقتصادی در تأمین بهداشت روانی نقش بسیار مهمی را ایفا می کند. بر این اساس به عنوان نکته آخر تاکید می شود جامعه با رف فقر و محرومیت می تواند گاهی بسیار بزرگ برای کاستن بیماری های روانی و شکوفایی استعداد های افراد بر دارد. هر چند بسیار مهم است که خود فرد برای تأمین سلامت روانی خویش بکوشد، اما باتوجه به شواهد و قرائن موجود به نظر می رسد، جامعه نقش پررنگ تری در تحقق این امر دارد. از این رو، راهبردها و خط مشی های کلی جوامع برای ارتقای بهداشت روانی در مرتبه اول باید متمکز بر بسر ابعاد اقتصادی و اجتماعی باشد؛ به عبارت دیگر روانشناسان معتقدند با رف تبعیض ها و نابرابری های اجتماعی، اقتصادی و تأمین معیشت مناسب برای همه افراد جامعه، بسیاری از مشکلات روانی از جامعه رخت برمی بندد و به این ترتیب از هزینه های سنگین در مان کاسته می شود افراد می توانند در سایه امنیت روانی روزگار با آرامش